

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۲۳، اشعیا ۴۷-۴۸ جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۲۳، اشعیا فصل‌های ۴۷ و ۴۸ است.

بیایید با دعا شروع کنیم. پدر ما، ما از تو برای تمام هدایایی که به ما داده‌ای سپاسگزاریم. تو خدای سخاوتمندی هستی. تو می‌بخشی و می‌دهی و می‌دهی.

ما از تو به خاطر زندگی فیزیکی‌مان سپاسگزاریم. ما از تو به خاطر تمام چیزهایی که برای حمایت از آن زندگی‌ها به ما می‌دهی، از خورشید، هوا، آب، غذا، و از همه چیزهایی که به ما می‌دهی، سپاسگزاریم و از تو سپاسگزاریم. ای پروردگار، ما از تو سپاسگزاریم که بزرگترین هدیه، یعنی خداوند عیسی، را به ما عطا کرده‌ای.

ای خداوند عیسی، از تو سپاسگزاریم که از طریق تو، حیات جاودان داریم، حیاتی که از اکنون آغاز می‌شود و تا ابد ادامه دارد. سپاسگزارم. ما را ببخش اگر از مواهب تو سوءاستفاده می‌کنیم، آنها را بدیهی می‌دانیم، وقتی طوری رفتار می‌کنیم که گویی به نوعی مستقل هستیم.

پروردگارا، ما را ببخش. به ما یادآوری کن که ما کاملاً وابسته‌ایم، از نظر جسمی، روحی، عاطفی، به هر طریق ممکن، و سپس به ما کمک کن تا با آگاهی از وابستگی خود با شادی زندگی کنیم. متشکرم.

ما دوباره به حضور شما آمده‌ایم و از شما می‌خواهیم که مطالعه‌ی امشب ما را برکت دهید. در بررسی این آیات از کتاب مقدس به ما کمک کنید. به ما کمک کنید تا آنها را بفهمیم، درک کنیم، اما مهم‌تر از همه آنها را در زندگی خود به کار ببریم.

کمکمان کن تا مانند آن کسی نباشیم که پولس درباره‌اش صحبت کرد، کسی که در آینه نگاه می‌کند و خودش را می‌بیند و سپس می‌رود و فراموش می‌کند. ای خداوند، کمکمان کن تا خودمان را در آینه کلام تو ببینیم و در نور آنچه دیده‌ایم زندگی کنیم. به نام تو دعا می‌کنیم، آمین.

«امشب به فصل‌های ۴۷ و ۴۸ می‌پردازیم که نتیجه‌گیری این بخش، یعنی «انگیزه فیض برای خدمتگزاری هستند. حال، اگر یادتان باشد، گفتم که این بخش یا تقسیم‌بندی در واقع شامل فصل‌های ۴۰ تا ۵۵ است که فصل ۴۰ به عنوان مقدمه در نظر گرفته شده است. فصل‌های ۴۹ تا ۵۵ همچنان به تأمل در مورد فیض می‌پردازند.

اما اکنون، فیض به طور خاص به عنوان وسیله‌ای برای بندگی دیده می‌شود. بنابراین، این بخش به طور خاص در مورد انتخاب قوم خود توسط خدا صحبت می‌کند. او آنها را طرد نکرده است.

صرفاً به این دلیل که آنها به تبعید رفته‌اند، به این معنی نیست که طرد شده‌اند. در واقع، خدا آنها را به عنوان بندگان خاص خود انتخاب می‌کند، و در این مورد از آنها علیه بت‌ها به عنوان شاهدان خود، به عنوان شواهد زنده خود مبنی بر اینکه او خداست و بت‌ها هیچ هستند، استفاده کرد. بنابراین آن فیض، فیض برگزیده بودن، فیضی که آنها نباید از آن بترسند، آن فیض باید آنها را به خدمت کردن ترغیب کند.

حال در فصل‌های ۴۷ و ۴۸ که امشب به آنها می‌پردازیم، این ایده‌ها را با دو محور به پایان می‌رسانیم. فصل بر بابل تمرکز دارد. با توجه به این واقعیت که تنها یهوه خداست، به بابل و درباره آن چه باید بگوییم؟ و ۴۷ سپس به قوم خدا چه باید بگوییم؟ بنابراین این دو محور مطالعه ما در این شب هستند.

به بابل چه بگوییم؟ و با توجه به آنچه در مورد یهوه به عنوان خالق، منجی، و تنها خدای بدون رقیب آموخته‌ایم، به قوم خدا چه بگوییم؟ با توجه به همه اینها، به این دو گروه چه بگوییم؟ بنابراین، در آیات ۴۷ تا ۴، چرا بابل باید با توجه به آنچه قبلاً گفته شده است، از تخت خود پایین بیاید؟ چه چیزی قبلاً گفته شده است که باعث شد بابل از تخت پایین بیاید؟ بسیار خوب. بابل به بت‌پرستی پایبند بود. بله، خدایان بابل سنگین و بی‌اثر هستند، درست است.

بله، خدایانش او را ناامید کرده‌اند. او جایگاه و تاج و تخت خود را بر این ایده بنا کرده است که ما قدرتمندترین خدایان جهان را داریم و آن خدایان قرار است تاج و تخت بابل را برای او تضمین کنند، در حالی که واقعیت این است که آن خدایان بی‌ارزش هستند. آنها درمانده هستند.

و بنابراین تخت سلطنت بر روی شن، حتی شن روان، بنا شده است و بابل باید از تخت سلطنت پایین بیاید. به جای یک ملکه، بابل قرار است به چه چیزی تبدیل شود؟ یک برده. بله، بله.

دیگر تو را لطیف و حساس نخواهند خواند. سنگ‌های آسیاب را بردار و آرد کن. نقابت را بردار، ردایت را از تنت بیرون کن، پاهایت را برهنه کن و از رودخانه‌ها عبور کن.

برهنگی تو آشکار خواهد شد. رسوایی تو دیده خواهد شد. و غیره.

بنابراین به جای ملکه، او برده می‌شود. این موضوعی است که در سراسر این کتاب دیده‌ایم. هر زمان که خود را برتر می‌دانیم، نتیجه اجتناب‌ناپذیر چیست؟ تحقیر.

در واقع ما خودمان را تحقیر می‌کنیم. ما این را در فصل دوم دیدیم، جایی که گفته می‌شود ملت پر از سلاح است، ملت پر از ثروت است، ملت پر از بت است و در واقع، ملت خالی است. آنها تمام آن چیزها را دور خواهند انداخت و به غارهای صخره‌ها خواهند رفت و التماس خواهند کرد که آنها را ببوشانند.

من تعجب می‌کنم که آیا واقعاً یوحنا مکاشفه‌گر وقتی درباره پادشاهان زمین صحبت می‌کند، این را در ذهن داشته است؟ او از کوه‌ها می‌خواهد که بر سرشان فرو ریزند. وقتی کسی را که واقعاً والامقام است می‌بینیم و آن را با زرق و برق که خودمان را با آن پوشانده‌ایم مقایسه می‌کنیم، نتیجه فقط شرمساری خواهد بود.

پس دوباره این است. خودت را بالا ببر و تحقیر خواهی شد. به احترام خداوند، در پایین‌ترین جایگاه قرار بگیر. و او ما را دعوت می‌کند تا بالا بیاییم و با او بر تخت سلطنت بنشینیم.

برندگان می‌بازند، بازندگان می‌برند. کتاب مقدس پر از این حرف‌هاست و دوباره اینجا به آن اشاره می‌کنیم. هفته‌ی پیش کمی در مورد انتقام و کینه‌توزی صحبت کردیم، اما بیایید به این موضوع پردازیم.

و اگر به آیه ۶ نگاه کنید، کمی بیشتر متوجه می‌شوید که چه اتفاقی دارد می‌افتد. تفاوت بین انتقام و کینه چیست؟ این شروع خوبی است. انتقام فقط مجازات گناهانی است که علیه دیگری مرتکب شده‌ایم.

انتقام تلاشی خودخواهانه برای تلافی کردن از کسی است که به من آسیب رسانده است. چرا انتقام خطرناک است؟ بسیار خب. این کار می‌تواند به یک چرخه نزولی مداوم منجر شود که در آن طرف مقابل حالا باید تاوان کار مرا بدهد.

فکر می‌کنم قبلاً این را با شما در میان گذاشته‌ام، اگر چنین است، مرا ببخشید. یک روزنامه‌نگار یهودی که با روزنامه بین‌المللی هرالد تریبون کار می‌کرد، هشت سال در لبنان اقامت داشت و کتابی درباره تجربیاتش نوشت. او گفت که چرخه انتقام، به‌ویژه در جهان اسلام، به این شکل است.

را بشکنی، مچ دستت را می‌شکنم. مچم را بشکنی، دستت را می‌شکنم. دستم را بشکنی، گردنت را می‌شکنم. گردنم را بشکنی، سرت را می‌شکنم. سرم را بشکنی، همسرت را می‌کشم. همسر مرا بکشی، فرزندانم را می‌کشم. فرزندانم را بکشی، ملتت را نابود می‌کنم. بفرمایید. فکر نمی‌کنم این فقط یک چیز مربوط به مسلمانان باشد.

اگر واقعاً باید حقم را بگیرم، وارد چرخه شر شده‌ام. و هیچ‌کس نمی‌داند چه زمانی از این چرخه خارج می‌شوی. نکته خطرناک دیگر این است که هر کاری که برای خودم انجام می‌دهم، همیشه پیشینه خطرناکی دارد.

این پیشینه‌های خطرناکی دارد زیرا از نیاز من به ساختن خودم ناشی می‌شود، بنابراین اگر شکست بخورد، خودم پایین کشیده شده‌ام و باید سخت‌تر تلاش کنم تا آن را به روش دیگری بسازم. و اگر موفق شود، خودم را مغرور می‌کند و این خبر خوبی نیست. به همین دلیل است که خداوند در فصل ۱۳ رومیان می‌گوید، انتقام از آن من است.

من تلافی خواهم کرد. بله، و در سراسر این کتاب، کلمه انتقام، بیش از دوازده بار تکرار شده است. خدا می‌گوید که انتقامی در کار خواهد بود.

اونا از این کارشون قسر در نمیرن. اما تو اونو بسپار به من. و تو پاک میشی.

تو این کار را از روی خودخواهی انجام نداده‌ای. تو این کار را برای خودستایی انجام نداده‌ای. تو این کار را به دست من سپرده‌ای و نتیجه، نتیجه‌ی خوبی خواهد بود.

بنابراین، دلیل انتقام در آیه ۶ آمده است. من از قوم خود خشمگین بودم. میراث خود را بی‌حرمت کردم. آنها را به دست تو سپردم.

اما تو به آنها رحم نکردی. در طول اعصار، یوغ خود را بسیار سنگین کردی. در جای دیگری از کتاب، خدا می‌گوید، بله، دست من بر شما، قوم من، سنگین بوده است.

اما این در مقایسه با مجازات کسانی که از وظیفه خود در مجازات شما فراتر رفته‌اند، هیچ است. بسیار خب. چرا آیه ۴؟ انگار فقط همینجا معلق مانده است.

آیات ۱، ۲ و ۳ در مورد این واقعیت صحبت می‌کنند که او قرار است از ملکه به برده تبدیل شود. سپس دوباره در آیه ۵ به این موضوع برمی‌گردید. و ۶ و ۷ همانطور که خدا بابل را خطاب قرار می‌دهد. خب، آیه چه کاری انجام می‌دهد؟ چرا آنجاست؟ بسیار خوب، به یاد می‌آورد که چه کسی عمل می‌کند و کیست؟ ۴ در مورد او چه گفته شده است؟ سه چیز

او چیست؟ یک نجات‌دهنده. قادر مطلق و استعاره تحت‌اللفظی آن پروردگار لشکرها است. پروردگار لشکرهای آسمان.

کسی که تمام قدرت را دارد. و سومین چیز چیست؟ قدوس اسرائیل. حالا چرا آن سه چیز را در این مرحله می‌گویید؟ چرا آن را در این سخنرانی خطاب به ما قرار می‌دهید؟ بانو بابل

باشه، باشه. منجی انتقام می‌گیره. منظورم اینه که، او هر کاری که از دستش بریاد انجام می‌ده تا مردمش رو از بندگی نجات بده.

تکرار. او همان است. این تأیید خداست، بله.

خیلی خب، خیلی خب. داره بهمون یادآوری می‌کنه که کی داره این کار رو می‌کنه. اون قراره ما رو رستگار کنه.

او قدرت کیهانی لازم برای انجام این کار را دارد. و او همان کسی است که شخصیت مقدس خود را به اسرائیل آشکار کرده است. و او همچنان در این زمینه به انجام این کار ادامه می‌دهد.

بابل خود را در برابر آن قدوس قرار داده است. آن قدوسی که خود را وقف اسرائیل کرده است. این بسیار خطرناک است.

خیلی خب. ۴۷، پنج تا نه. قبلاً در مورد آیه ششم صحبت کردیم.

و سوال من این بود که آیا خدا صرفاً به دلیل مجازات ناعادلانه، بابل را داوری می‌کند؟ به آیات هفت و هشت نگاه کنید. بله، دوباره اینجاست. من حاکم جهان هستم.

من می‌توانم هر کاری که می‌خواهم انجام دهم. برای همیشه. بله، خودشان را بالاتر از آنچه که باید می‌دانستند.

و چقدر بالا؟ به آیه هشتم نگاه کنید. من هستم و هیچکس غیر از من نیست. آیا این عبارت را قبلاً جایی دیده‌ایم؟ پاسخ بله است.

کجا دیده‌ایم؟ در آیات ۴۵ و ۴۶ دیده‌ایم. به آیه ۱۸ از آیه ۴۵ نگاه کنید. دقیقاً آخرین جمله.

من یهوه هستم. من آن «هستم» هستم. و دیگری نیست.

فصل ۴۵ آیه ۲۱. خدای دیگری جز من نیست، یک نجات‌دهنده و خدای عادل. هیچکس جز من نیست.

دوباره به انتهای آیه ۱۰ در آیات ۴۷، ۴۷ و ۱۰ نگاه کنید. دوباره اینجاست، اینطور نیست؟ من هستم و هیچکس جز من نیست. تو نمی‌توانی آنچه را که فقط متعلق به خداست، به خود اختصاص دهی و زنده بمانی.

در واقع، این چیزی است که هر انسانی در عمیق‌ترین اعماق روح خود می‌گوید. من هستم. و هیچکس دیگری وجود ندارد.

حالا ما این را با صدای بلند نمی‌گوییم، چون این متمدنانه نیست. اما از نظر عملی، انسان سقوط کرده، می‌گوید، من تنها کسی هستم که وجود دارد. و هر کاری که باید برای محافظت از زندگی‌ام، گسترش زندگی‌ام، پر کردن زندگی‌ام از آسایش و لذت انجام دهم، درست است.

سوال؟ پس، خدا و همسایه‌ات را دوست بدار، همانطور که خودت درست نقطه مقابل هم خواهی بود؟ درست نقطه مقابل، درست نقطه مقابل هم. پس چرا او این مجازات بیش از حد را انجام می‌دهد؟ چون من هستم و هیچ کس دیگری غیر از من نیست. من می‌توانم هر کاری که می‌خواهم انجام دهم.

و هیچ کس نمی‌تواند جلوی من را بگیرد. ایده این است که خدایی وجود دارد که قرار است مرا به خاطر کارهایی که با این افرادی که او به دست من سپرده است، انجام می‌دهم، پاسخگو نگه دارد. و من قبلاً به شما گفته‌ام، دوباره می‌گویم چون فراموش خواهید کرد، این نگرش که، نه، من نباید هر کاری که دلم می‌خواهد با این چیزی که به دست من سپرده شده است انجام دهم، زیرا خدایی وجود دارد که مرا به خاطر کارهایی که انجام می‌دهم، پاسخگو می‌داند.

این ترس از خداست. ترس از خدا این نیست که وقتی راه می‌روی، فکر کنی دفعه‌ی بعد کجا به من ضربه می‌زند. این خدای ما نیست.

این خدای ما نیست. ترس از خدا می‌گوید، بله، دختر من آنقدر بزرگ نیست که بتواند جلوی من را بگیرد. و من دلم می‌خواهد با او رابطه جنسی داشته باشم.

ترس خداوند می‌گوید، یوحنا، آن کودک به امانت به تو داده شده است. او مال تو نیست که از او برای بزرگ‌نمایی یا ارضای شهوات خود استفاده کنی. تو مسئول او هستی.

و روزی از تو خواهم پرسید که چگونه آن مسئولیت را به انجام رساندی. آه، این ترس از خداوند است اینکه زندگی خود را با این آگاهی که تو خدا نیستی و خدایی وجود دارد که تو را به خاطر آنچه به تو داده است، پاسخگو می‌داند، بگذرانی.

اوه، چقدر به بازیابی ترس از خداوند نیاز داریم. خب. خب، من در رتبه دوم زیر ۴۷ سال هستم، بین پنج تا نه.

من به شما چند مرجع دیگر داده‌ام که در آنها خدا می‌گوید او هست و هیچ کس دیگری نیست. ما وقت نمی‌گذاریم تا آنها را جستجو کنیم، اما آنها وجود دارند. و البته مشکل این است که بابل درباره خودش چیزی گفته است که فقط خدا می‌تواند بگوید.

بسیار خوب، بیایید به آیه نهم نگاه کنیم. او به بابل می‌گوید، این دو چیز در یک لحظه در یک روز بر تو نازل خواهد شد. بی‌فرزندگی و بیوگی، با وجود جادوهای فراوان و قدرت عظیم افسونگری‌ات، به طور کامل بر تو نازل خواهد شد.

بسیار خوب، حالا بیایید نگاهی به آیات اول تا هشتم از باب ۵۴ بیندازیم. که دعوت خداست. بخوان، ای نازا که نزاییدی.

با صدای بلند سرود بخوانید و فریاد بزنید. شما که هرگز برای فرزندان زن بی‌کس درد زایمان نکشیده‌اید، از فرزندان زن متأهل بیشتر خواهید بود، خداوند می‌گوید: مکان خیمه‌های خود را وسیع‌تر کنید.

بگذارید پرده‌های خانه‌هایتان پهن شود. دریغ نکنید. طناب‌هایتان را دراز کنید، میخ‌هایتان را محکم کنید.

زیرا تو به راست و چپ گسترش خواهی یافت. نسل تو، ملت‌ها، قوم‌ها و مردم، شهرهای ویران را تصرف خواهند کرد. مترس، زیرا شرمنده نخواهی شد.

شرمنده نشو، زیرا رسوا نخواهی شد. اینک، زیرا شرم جوانی و ننگ بیوگی‌ات را فراموش خواهی کرد.

دیگر به یاد نخواهی آورد، زیرا آفریننده‌ات شوهر توست. نام او خداوند لشکرها است. قدوس اسرائیل، نجات‌دهنده‌ات.

خدای تمام زمین، او نامیده شده است. زیرا خداوند تو را مانند همسری رها شده و اندوهگین، مانند همسر جوانی که رها شده است، فراخوانده است. برای لحظه‌ای کوتاه تو را ترک کردم، اما با شفقتی عظیم، تو را گرد خواهم آورد.

تصویر زنی که فرزندان او و سپس شوهرش را از دست می‌دهد، تصویری از ویرانی مضاعف است زیرا نمی‌تواند فرزندان بیشتری داشته باشد. او فرزندی را که دارد از دست داده و دیگر امیدی به آنها ندارد. و بنابراین، اسرائیل احساس می‌کند که این اتفاق برای او افتاده است.

و خدا می‌گوید، نه، این اتفاق برای بابل خواهد افتاد. و تو، تو فرزندی خواهی داشت که نمی‌دانی با آنها چه کنی. چرا؟ چون شوهرت یهوه است.

بنابراین، این دو کاملاً با هم ۱۸۰ درجه تفاوت دارند. آنچه اسرائیل فکر می‌کند بر سرش آمده، در واقع بر سر بابل خواهد آمد. بابل به همان شکلی که بود، منقرض خواهد شد.

اما در واقع، اسرائیل تا ستارگان آسمان و شن‌های ساحل دریا گسترش خواهد یافت. خدا به وعده خود عمل می‌کند. به آیات ۴۷، ۱۰ تا ۱۵ مراجعه کنید.

و شما باید به جورایی اون عبارت آخر رو از آیه ۹ برداشت کنید. چرا انسان‌ها همیشه با جادو و سوسه می‌شن؟ چون فکر می‌کنن جادوست، بله. قدرت دستکاری و کنترل، و یه چیز دیگه، بدون هیچ تعهد شخصی. شما یاد می‌گیرید که چطور این کار رو انجام بدید.

و هیچ هزینه‌ای برای شما ندارد. لازم نیست خودتان را به خطر بیندازید. بنابراین جادو همیشه، همیشه برای ما یک وسوسه است.

و باز هم، اگر ۷۵ سال پیش می‌گفتید که جادو، جادوگری و علوم غریبه به طور فزاینده‌ای برای آمریکایی‌ها جذاب خواهد شد، مردم شما را مسخره می‌کردند و از دادگاه بیرون می‌انداختند. نه، نه، ما برای این کار زیادی باهوش هستیم. ما می‌دانیم که این چیزها جواب نمی‌دهد.

اما ما هرچی می‌خواستیم رو به دست آوردیم، و این کافی نبوده. و بنابراین، مثل گذشتگان، می‌گیم، هوم، حتماً یه دنیای ارواح هست که بشه دستکاریش کرد.

ما فکر می‌کردیم می‌توانیم هر چیزی را که می‌خواهیم فقط با دستکاری دنیای فیزیکی به دست آوریم. و به آن رسیدیم. اما مانند حباب صابون، وقتی آن را گرفتیم، ترکید و لزجی روی دست‌هایمان باقی گذاشت.

باید چیز دیگری هم باشد. بنابراین، طبق آیه ۱۰، چه چیزی بابل را گمراه کرد؟ حکمت و دانش. بنابراین، آیا خدا با یادگیری مخالف است؟ خیر.

نه؟ خب پس، اینجا چه اتفاقی داره میفته؟ ما اجازه دادیم یادگیری ما رو کنترل کنه. ما گذاشتیم یادگیری ما رو کنترل کنه. اممم-هممم.

دیگه چی؟ خب، بستگی داره چی یاد می‌گیری. بستگی داره چی یاد می‌گیری. بله.

همانطور که آیات بعدی روشن می‌کند، یادگیری‌ای که آنها انجام می‌دادند، علوم غریبه بود. اممم... یادگیری ساخت مواد منفجره لزوماً چیز خوبی نیست.

بنابراین، وقتی اجازه می‌دهیم یادگیری ما را کنترل کند، وقتی یادگیری ما مخرب است نه موهبت، چه چیز دیگری؟ یادگیری به خودی خود به یک هدف تبدیل می‌شود، ابزاری که می‌توانیم از آن برای تعالی خود استفاده کنیم. بله. بله.

بله. وقتی یادگیری ابزاری باشد که به وسیله آن بتوانیم خدا را به طور کامل‌تر بشناسیم و عمیق‌تر به او خدمت کنیم، یادگیری چیز فوق‌العاده‌ای است. و خدا ما را دعوت می‌کند تا به او بپیوندیم.

در آن تجارت عظیم یادگیری. اما شگفت‌انگیز است، شگفت‌انگیز است که یادگیری چقدر آسان می‌تواند به خودی خود به هدفی پوچ و بی‌ارزش تبدیل شود. تقریباً همیشه همینطور است، و من تمام عمرم درگیر هیاهوی آموزش بوده‌ام، تقریباً همیشه وقتی دانش‌آموزان به سطوح بالای دانشگاهی می‌رسند و متوجه می‌شوند که هیچ برج عاجی وجود ندارد، سرخوردگی بزرگی به آنها دست می‌دهد.

این یه جورایی سگ رو می‌خوره. یادگیری تبدیل به یه هدف میشه که با اون خودمو بزرگ می‌کنم و سعی می‌کنم بهت ثابت کنم که من هستم و هیچکس جز من نیست. و یادگیری در اون سطح به اندازه هر چیزی که بتونی تصور کنی کشنده‌ست.

بسیار خوب. آیه ۱۴. یادگیری به خودی خود چه کاری نمی‌تواند انجام دهد؟ نمی‌تواند شما را نجات دهد و نمی‌تواند شما را تسلی دهد.

هوم. قبلاً به شما اشاره کردم که یکی از راه‌های اصلی که بت پرستان سعی در پیش‌بینی آینده داشتند، فال بود. فال نشانه‌ی این است که چیزی اتفاق خواهد افتاد یا نخواهد افتاد.

و می‌تواند شکل جگر یک حیوان قربانی باشد. می‌تواند موقعیت ستارگان باشد. می‌تواند پرواز پرندگان باشد.

کلی چیز. بابل ۷۰ جلد کتاب طالع‌بینی دارد. به گرفتن دکترا در بابل فکر کنید.

یک آدم واقعاً، واقعاً باهوش. و البته، آن زمان آدم‌های باهوشی هم بودند. یک آدم واقعاً، واقعاً باهوش می‌توانست به اندازه کافی در این زمینه‌ها استاد شود تا بتواند بگوید، بله، می‌توانم شما را تا آخر فصل و آیه راهنمایی کنم.

دانش و خرد تو، تو را گمراه کرده است. تو تمام هوش و ذکاوتت را صرف چیز اشتباهی کردی. چه غم‌انگیز.

بنابراین، آیه ۱۳. شما از مشورت‌های فراوان خود خسته شده‌اید. بگذارید آنها آشکار شوند و شما را نجات دهند.

آنان که آسمان‌ها را تقسیم می‌کنند، آنان که به ستارگان چشم می‌دوزند، آنان که از هلال ماه خبر می‌دهند که چه بر سر شما خواهد آمد. اینک، ایشان مانند کاه هستند. آتش ایشان را می‌سوزاند.

آنها نمی‌توانند خود را از قدرت شعله نجات دهند. این نه زغالی برای گرم کردن خود است و نه آتشی برای نشستن در مقابل آن.

اینها کسانی هستند که با آنها کار کرده‌ای. تو زندگی‌ات را بر اساس یک فرض غلط بنا کردی. من هستم، و هیچکس جز من نیست.

و تو این فرضیه را با دانش و آموخته‌هایی که پوچ و بی‌فایده بودند، پشتیبانی کردی. و نتیجه این شد که باید از تخت سلطنت پایین بیایی و برده باشی. حال، به یاد داشته باش، اسرائیل، آنها برده هستند.

آنها کسانی هستند که روی سنگ آسیاب کار می‌کنند. آنها کسانی هستند که دامن‌هایشان را بالا زده‌اند تا در رودخانه لباس بشویند. فکر کنید، فکر کنید که این فصل چقدر باید روی آن افراد تأثیر گذاشته باشد.

چی؟ بابل کسی است که این کار را با ما می‌کند. و بابل قرار است به اینجا بیاید و به ما بپیوندد؟ نجات‌دهنده ما، خداوند لشکرها، قدوس اسرائیل این را می‌گوید. در بیشتر تاریخ بابل، اسرائیل به آنجا رفت، یا یهودا در سال ۵۸۶ به اسارت رفت.

نبوکدنصر به مدت ۳۰ سال دیگر بر تخت سلطنت نشست، به خصوص در طول آن ۳۰ سال. این زمانی بود که باغ‌های معلق نبوکدنصر ساخته شدند. این باغ‌ها یکی از عجایب هفتگانه جهان باستان هستند.

مخصوصاً در طول آن ۳۰ سال، این فصل می‌توانست تکان‌دهنده باشد. چی؟ نه، نه، بابل نه.

همانطور که دانیال، ببخشید، پادشاهی طلایی را دید. اما خدا این را گفت. و آن اتفاق افتاد.

خیلی خب، بیایید به فصل ۴۹ نگاهی بیندازیم. ببخشید، ۴۸. کسی تکالیفش را انجام داده است؟ کلمات مربوط به شنیدن چند بار در این فصل آمده‌اند؟ چند تا؟ ۱۰ تا، خیلی خب.

موافقی؟ اممم. ما حرفش رو قبول می‌کنیم. بیت اول.

این را بشنو. آیه ششم. تو شنیده‌ای.

آیه هشت. تا حالا نشنیده بودید. آیه ۱۲.

ای یعقوب، به من گوش کن. آیه ۱۶. به من نزدیک شو.

این را بشنوید. و غیره. آیا فکر می‌کنید خدا ممکن است سعی داشته باشد نکته‌ای را بیان کند؟ چرا این تکرار؟ پس ما بیشتر یاد خواهیم گرفت، باشه؟

اممم. ببخشید؟ اعتماد به نفس و اطمینان خاطر. یادآوری.

ببخشید؟ یادآوری. اگر به فرزندم بگویم، به حرفم گوش کن. این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ آنها به حرف من گوش نداده‌اند.

اونا توجه نکردن. آره. خب.

نسبتاً شدیدی دارد صحبت می‌کرد. گفت ADHD یکی از دوستانم داشت در مورد نحوه برخورد با پسرش که. که عصر قرار است از پله‌ها بالا برود. من گفتم، به من نگاه کن.

داری به من نگاه می‌کنی؟ اولاً، بعد از من تکرار کن. من مسواک می‌زنم. بعد از من تکرار کن.

من مسواک می‌زنم. خیلی خب. اولین کاری که می‌خواهی بکنی چیه؟ حالا دومین کاری که می‌خواهی بکنی چیه؟ لباس‌ها رو درمیاری.

ها ها ها. یه نفر با کمبود توجه. اینایی که اینجا هستن همین مشکل رو دارن.

به من گوش کن. به من گوش کن. به من توجه کن.

بشنو چه می‌گویم. حالا دوباره، آنچه را که در مورد این وضعیت به تو گفتم به خاطر بیاور. همه امیدهایشان از بین رفته است.

هر آنچه که آنها در مورد خودشان باور داشتند، نادرست از آب درآمد. ما قوم خدا نیستیم. ما برگزیده خدا نیستیم.

ما به طور خاص درستکار نیستیم. ما محبوب خدا نیستیم. ناامیدی مطلق.

بنابراین، خدا باید توجه آنها را دوباره جلب کند. مخصوصاً برای برخی از چیزهای شگفت‌انگیزی که می‌خواهد بگوید. حالا به اولین موضوع اینجا نگاه کنید.

آیات یک و دو. مشکل چیست؟ هیچ رابطه‌ای با خدا وجود ندارد. هیچ رابطه‌ای با خدا وجود ندارد.

رابطه آنها کاملاً سطحی است. آنها به نام خداوند قسم می‌خورند. آنها خدای اسرائیل را اعتراف می‌کنند، اما نه به راستی و درستی.

آنها خود را از نام شهر مقدس می‌نامند و به خدای اسرائیل ایمان دارند. اگر رهایی‌شان فرا برسد، به چه چیزی وابسته‌اند؟ آنها به ارتباط سطحی خود با خدا و گذشته‌شان وابسته‌اند. حالا من یک متدیست هستم، پس می‌توانم صحبت کنم.

اما افراد زیادی هستند که اول متدیست و دوم مسیحی هستند. من گمان می‌کنم که این در مورد برخی فرقه‌های دیگر نیز صادق است. اما این یک چیز سطحی است.

شما به خیابان می‌روید و از کسی می‌پرسید، آیا شما مسیحی هستید؟ این موضوع الان در حال تغییر است و خیلی سریع هم در حال تغییر است. اما تا ده سال پیش، تقریباً همه می‌گفتند، بله، من مسیحی هستم. یعنی من هندو نیستم، من بودایی نیستم، من یهودی نیستم، من محمدی نیستم.

خب، فکر کنم من مسیحی هستم. اینجا هم تقریباً همینطور است. خب، ما یهودی هستیم

ما یهودی هستیم. و اشعیا می گوید، خب که چی؟ این نه برای خدا و نه برای بابلی ها خوشایند نیست. به من گوش کنید.

بنابراین، او می گوید، خب، بگذارید سوال دیگری را اینجا مطرح کنم. اگر نه رفتار خوب یهودا و نه توبه آشکار آنها قرار نیست باعث شود یهوه بخشنده باشد، چه چیزی این کار را خواهد کرد؟ شخصیت خود خدا. بخشش از قلب او سرچشمه می گیرد.

این از توبه ما حاصل نمی شود. او نمی گوید، خب، من واقعاً نمی خواهم تو را ببخشم، اما از آنجایی که تو آشکارا پشیمان هستی، گمان می کنم مجبور خواهم شد. هرگز.

هرگز. فیض او رایگان است. فیض او خودجوش است.

لطف او به هیچ کاری که ما انجام می دهیم بستگی ندارد. یادم می آید که موسی به خدا گفت، این مردم را نابود نکن، وگرنه دنیا به تو خواهد خندید. بله.

فکر کنم به چیزی از دهنش پرید. واقعاً هم همینطور. بله.

مصری ها خواهند گفت که تو آن مردم را رها کردی تا نابودشان کنی. و تو به نوعی می شنوی که موسی می گوید، و من موافقم، آنها سزاوار نابودی هستند. اما تو از آن نوع آدم ها نیستی.

آره. خیلی خب. ادامه بده.

آیات سه تا هشت. او می گوید که من این چیزها را از قبل پیش بینی کرده بودم. حالا، چرا او این کار را کرد؟ یک دقیقه صبر کنید.

بله. بله. باشه، اون می تونه وقتی دیگه گوش نمی دیم بهمون یادآوری کنه.

آنها می توانند آنچه را که او گفته است بشنوند و به آن عمل کنند، اگر تصمیم به عمل بگیرند. آنها می توانند بشنوند و به آن عمل کنند، اگر تصمیم بگیرند. مم-هم، مم-هم.

او اینجا، در آیه پنجم، چه می گوید؟ بله. بله. بنابراین، او می گوید، اگر من همه اینها را از قبل به شما نگفته بودم، و این اتفاق می افتاد، شما می گفتید، هی، بت من که او را دستکاری کردم، این کار را برای من انجام داد.

خدا می گوید، من قبل از اینکه اتفاق بیفتد به تو گفتم، بنابراین تو نمی توانستی این را بگویی. این اتفاق به خاطر هیچ کاری که تو کردی نیفتاد. در آیه هفت می گوید، و حالا من کارهای جدیدی انجام می دهم.

آنها همین الان، نه خیلی وقت پیش، خلق شده اند. اهمیت استفاده از کلمه خلق کردن چیست؟ بحث ما در مورد خدایان را به خاطر دارید؟ خدایان توسط انسان ها خلق شده اند. خدایان توسط انسان ها خلق شده اند، و آنها خلق نشده اند، آنها ساخته شده اند.

خدایان نمی‌توانند چیزی خلق کنند. خلق کردن یعنی ساختن چیزی کاملاً جدید که قبلاً هرگز وجود نداشته است. خدایان بخشی از نظم طبیعی هستند که همیشه وجود داشته، به نظر می‌رسد و همیشه وجود خواهد داشت.

هیچ چیز کاملاً جدیدی در این دنیا وجود ندارد. اما اشعیا بارها گفته است که خدا خالق است. او خارج از این سیستم طبیعی است.

او این سیستم را به عنوان یک چیز کاملاً جدید ساخت، و می‌تواند کارهای کاملاً جدیدی در آن انجام دهد. یکی از کارهای کاملاً جدید، کاری است که کوروش قرار بود انجام دهد. آشوری‌ها از دورترین نقاط تاریخ آشور، یعنی از قرن دوازدهم و سیزدهم پیش از میلاد، تبعید را تمرین می‌کردند.

گاهی گفته می‌شود که موسی نمی‌توانست تبعید را پیش‌بینی کند، که در کتاب تثنیه این کار را کرد، زیرا هیچ‌کس آن را اجرا نمی‌کرد. خب، آشوری‌ها آن را اجرا می‌کردند. فکر نمی‌کنم موسی از وجود آشوری‌ها خبر داشته باشد، اما با این وجود، این ایده که این فقط یک ایده عجیب و غریب است، هیچ‌کس حتی به آن فکر هم نمی‌کند.

تا جایی که می‌توانیم به عقب برگردیم، آشوری‌ها تبعید را تمرین می‌کردند. بابلی‌ها آن را از آشوری‌ها آموختند. بنابراین، برای ما، حداقل به مدت ۷۰۰ سال، از سال ۱۳۰۰ میلادی. از سال ۱۳۰۰ میلادی، این روند ادامه داشته است.

و کوروش، امپراتور ایران، وارد شد و همه چیز را از بین برد. وای. وای.

به سادگی ۷۰۰ سال سابقه را برداشت و از پنجره بیرون انداخت. ایرانیان تبعید را اجرا نمی‌کردند. و کوروش گفت که هر ملتی که به اسارت گرفته می‌شود می‌تواند به خانه‌هایش بازگردد و خزانه او هزینه بازسازی معبد آنها را پرداخت خواهد کرد.

خدا چیزی کاملاً جدید خلق کرد. حالا، در آیه ۹ آمده است. چرا خدا خشم خود را به تعویق انداخت؟ به خاطر خودش. آنها سزاوار آن نبودند.

آنها لیاقتش را نداشتند. آنها از بقیه آدم‌ها مهربان‌تر نبودند. او این کار را به خاطر خودش انجام داد.

حالا، گاهی اوقات می‌توانیم این را نوعی خودخواهی بدانیم. خب، من این کار را برای خودم انجام دادم. واضح است که وقتی این را در متن کتاب مقدس قرار می‌دهید، انگیزه خدا این نبوده است.

اما او می‌گوید، من این کار را به عنوان ابراز شخصیت خودم، طبیعت خودم انجام می‌دهم. نه به این خاطر که تو آن را به دست آورده‌ای. بسیار خوب.

آیه ۱۲. دوباره اینجا است. من او هستم.

من هستم. دوره. ego am. و نسخه یونانی آن می‌شود.

من اول هستم. من آخر هستم. و هر چیزی که بین این دو باشد.

من هستم. دست من بنیاد زمین را نهاد. دست راست من آسمان‌ها را گسترانید.

وقتی آنها را صدا می‌زنم، کنار هم می‌ایستند. همه‌تان را جمع کنید و گوش دهید. او سعی دارد نکته‌ای را بیان کند.

بنابراین، این خلاصه‌ای از آن پرونده علیه خدایان است. من خیلی قبل از وقوع، وقایع را پیش‌بینی کردم و آنها به حقیقت پیوسته‌اند. هیچ خدایی نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد.

بنابراین، آیه ۱۷، بار دیگر، یهوه، نجات‌دهنده شما، قدوس اسرائیل، چنین می‌گوید. نجات‌دهنده و قدوس در تمام طول مسیر با هم هستند. او قادر است هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد.

او می‌خواهد رستگار شود، و به عنوان قدوس، قادر به انجام این کار است. او می‌تواند به زمان و مکان نفوذ کند و چیزها را برای اهداف خود تغییر دهد. من یهوه، خدای تو هستم، که به تو می‌آموزم چگونه سود ببری، که تو را به راهی که باید بروی هدایت می‌کنم.

ای کاش به فرامین من توجه می‌کردید. بله، به نظر می‌رسد که عیسی برای اورشلیم گریه می‌کند. اگر آنها گوش می‌دادند چه اتفاقی می‌افتاد؟ به بقیه آیات ۱۸ و ۱۹ نگاه کنید.

آرامش تو مثل رودخانه، پارسایی تو مثل امواج دریا، و نسل تو مثل شن، بله. و آخرین چیز چیست؟ نام تو حذف نمی‌شد. به عبارت دیگر، هیچ یک از این اتفاقات نمی‌افتاد.

ای کاش گوش داده بودید. این فصل چطور شروع شد؟ آیه ۱، گوش کنید. خب، آیات ۲۰ و ۲۱ چه می‌گویند؟ آماده باشید.

با سرود بیرون بروید. دوباره، قلبشان به آنها چه می‌گوید؟ قلبشان به آنها می‌گوید، آرام بگیرید، بابلی‌های خوبی شوید، تسلیم شوید، ایمانتان را از دست بدهید، و خدا چه می‌گوید؟ آماده رفتن به خانه شوید. آرام نگیرید.

بابلی خوبی نشو. از آن ایمان به اصطلاح شکست‌خورده دست نکش. در واقع، از حرف‌های کلیشه‌ای دست بردار و ایمانت را جدی بگیر.

این چیزی است که او در این فصل سعی دارد بگوید. در پرتو حماقت بت‌پرستی بابلی، در پرتو قطعیت اینکه بابل زودتر از آنچه تصور می‌کنید سقوط خواهد کرد، گوش دهید. شما در گذشته گوش ندادید و ببینید چه اتفاقی افتاد.

اوه، حالا گوش کن، حالا گوش کن. ۵۸۶، میشه ۵۰ سال. ۵۵۶، میشه ۲۵ سال.

بی‌خیال. ساکن نشو. بابلی خوبی نشو.

ایمان واقعی را رها نکن. گوش کن. فکر می‌کنم خدا دارد این را به ما می‌گوید.

ما به مسیحیت آمریکای شمالی که به سرعت در حال افول است نگاه می‌کنیم و خیلی ساده است. خدا می‌گوید، به من گوش دهید، گوش دهید، گوش دهید. من نقشه‌هایی دارم.

من قراره کارهایی رو به سرانجام برسونم. من قراره کارهایی رو انجام بدم. امروز یه مجله تایم از مطب دکتر برداشتم.

این در مورد این واقعیت است که امروز، نمی‌دانم که اعدادم را درست گفته‌ام یا نه، اما فکر می‌کنم حق با من است. امروزه، ۸۰ درصد از لاتین تبارها در آمریکا خود را کاتولیک رومی معرفی می‌کنند. با نرخ فعلی، تا سال ۲۰۲۵، ۲۰ درصد کاتولیک رومی خواهند بود.

و ۵۰٪ پروتستان‌های انجیلی خواهند بود. یک تغییر به سرعت در حال رخ دادن است. خدا برنامه‌هایی دارد.

تنها سوال این است که آیا ما به آن توجه خواهیم کرد؟ گوش دهید.

بیایید دعا کنیم. شکر، پروردگار. شکر که بابل نمی‌تواند در مقابل تو بایستد. تمام بابل‌های جهان که فریاد می‌زنند، من هستم و هیچکس جز من نیست. شکر که همه آنها محکوم به سقوط هستند زیرا تو آن «هستی. تو تنها» من «هستی. تو را ستایش می‌کنم. تو را ستایش می‌کنم».

خدایا، ما را ببخش که مثل آن بنی‌اسرائیل به خود می‌بالیم که از خدا هستیم، در حالی که همه اینها یک ارتباط سطحی و لفاظی است. خدایا به ما رحم کن.

و سپس به ما کمک کن. به ما کمک کن تا تمام شواهد موجود در کتاب مقدس و تاریخ کلیسا را به خاطر بسپاریم که تو خدایی و هیچ کس دیگری نیست. و با یادآوری آنچه در گذشته گفته‌ای، گوش‌های ما را به آنچه اکنون می‌گویی باز کن.

ای پروردگار، کم‌کم کن تا بشنویم و برای هر آنچه که برای ما داری آماده باشیم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.

این دکتر جان اسوالد در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۲۳، اشعیا فصل‌های ۴۸ و ۴۷ است.